

عنوان کلی: بیان جایگاه بحث علم در فلسفه و تحلیل چگونگی بروز خطا در علم و راه گریز آن

۱. طبقه‌بندی مسئله علم و معلوم در مسائل درجه یک فلسفه، به دلیل انحصار ارتباط ما با علم

۲. ضرورت تبیین چگونگی بروز خطا در علم، با توجه به بداهت واقع‌نما بودن آن

۳. بیان تقسیمات علم به تصویری و تصدیقی، کلی و جزئی

۴. اثبات واقع‌نمایی علم تصویری، به استناد منتهی شدن همه مفاهیم کلی به صور محسوسه

۵. تحلیل مادیون از بروز خطا در حس، خیال و فکر، به نسبی بودن ادراکات و تحوّل و تکامل آن

۶. تحلیل اصول فلسفه رئالیسم از بروز خطا در حس، خیال و فکر

۷. جلوگیری از بروز خطا در علم، به وسیله دستیابی به خواص کلی ادراکات حقیق و مجازی

عنوان کلی: بیان جایگاه بحث علم در فلسفه و تحلیل چگونگی بروز خطا در علم و راه گریز آن ۳

۱. طبقه‌بندی مسئله علم و معلوم در مسائل درجه یک فلسفه، به دلیل انحصار ارتباط ما با علم ۳

۲. ضرورت تبیین چگونگی بروز خطا در علم، با توجه به بداهت واقع‌نما بودن آن ۳

۲/۱. بداهت واقع‌نمایی علم به دلیل اتحاد علم با معلوم از جهت ماهیت ۳

۲/۲. ضرورت وجود واقع خارجی برای علم، به دلیل واقع‌نما بودن آن ۳

۲/۳. بداهت بروز تخلف و اختلاف در مورد علم ۳

۳. بیان تقسیمات علم به تصویری و تصدیقی، کلی و جزئی ۳

۳/۱. تقسیم علم به تصویری و تصدیقی، به عنوان اولین تقسیم علم ۳

۳/۱/۱. تعلیق علم تصدیقی به علم تصویری، به دلیل مقدم بودن صورت ادراکی بر حکم ۳

۳/۲. تقسیم علم به جزئی و کلی، به عنوان دومین تقسیم علم ۳

۳/۲/۱. تعلیق علم کلی به علم‌های جزئی، به دلیل مقدم بودن تصور افراد بر تصور کلی ۴

۴. اثبات واقع‌نمایی علم تصویری، به استناد منتهی شدن همه مفاهیم کلی به صور محسوسه ۴

۴/۱. وجود رابطه میان کلی و افراد، به دلیل غیر قابل انطباق بودن کلی بر غیر افراد خود ۴

۴/۲. وجود رابطه میان صورت خیالی با صورت محسوسه، به دلیل انحصار انطباق آن با همان صورت خاص ۴

۴/۲/۱. وجود رابطه حقیقی میان صورت محسوسه، صورت متخیله و مفهوم کلی ۴

۴/۲/۲. مسبوق بودن علم کلی به صورت خیالی و مسبوق بودن صورت خیالی به صورت حسی ۴

۴/۳. وجود نسبت ثابت میان صور محسوسه، متخیله و معقوله هر مفهوم کلی ۴

۴/۴. توقف تحقق مفهوم کلی به تحقق تصور خیالی و آن نیز به تحقق صورت حسی ۴

۴/۵. منتهی شدن همه معلومات تصویری به حواس ۴

۴/۶. دسترسی به ماهیت واقعی محسوسات، به دلیل منتهی شدن همه معلومات تصویری به حواس ۵

۴/۷. تبیین پرسش اصلی با بیان مثال‌هایی از بروز خطا در حس، خیال و فکر ۵

۵. تحلیل مادیون از بروز خطا در حس، خیال و فکر، به نسبی بودن ادراکات و تحوّل و تکامل آن ۵

۵/۱. اشکال: لزوم ایده‌آلیسم در صورت قائل شدن به نسبیّت در علوم ۵

۵/۲. اشکال: امتناع فرض تحوّل و تکامل علم، به دلیل عدم انطباق خواص ماده بر علم ۶

۵/۳. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علوم نسبی است»، به دلیل مطلق فرض شدن خود آن ۶

۵/۴. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علم ثابت نداریم»، به دلیل ثابت فرض شدن خود آن ۶

۶. تحلیل اصول فلسفه رئالیسم از بروز خطا در حس، خیال و فکر ۶

۶/۱. تبیین خاستگاه بروز خطا در علم ۶

۶/۱/۱. امتناع بروز خطا در حس، به دلیل تأثیر و تأثری (جبری) بودن آن و نبودن حکم در آن ۶

۶/۱/۲. امتناع بروز خطا در خیال، به دلیل عدم وجود تطبیق و سنجش در احکام آن ۶

۶/۱/۳. امتناع بروز خطا در فکر، پیش از تطبیق به خارج، به دلیل عدم وجود تطبیق در احکام آن ۶

۶/۱/۴. احتمال بروز خطا در فکر، هنگام تطبیق علم به معلوم خارجی ۷

۶/۲. چگونگی بروز خطا در علم از دیدگاه فلاسفه رئالیست ۷

۶/۲/۱. تعریف «حکم» به فعل خارجی قوه حاکمه، دلیل حضوری بودن علم تصدیقی ۷

۶/۲/۲. امتناع بروز خطا در حکم، به دلیل عدم جریان خطا در فعل، بر اساس اصل عدم تناقض ۷

۶/۲/۳. ضرورت بازگشت خطا به موضوع یا محمول، به دلیل امتناع بروز خطا در حکم ۷

۶/۲/۴. چگونگی بروز خطا در موضوع یا محمول؛ گذاشتن غیرموضوع به جای موضوع، یا غیرمحمول به جای محمول ۷

۶/۳. جمع‌بندی: عدم بروز خطا در کار هیچکدام از قوا و انحصار بروز خطا در تطبیق حکم یک قوه به قوه دیگر ۸

۷. جلوگیری از بروز خطا در علم، به وسیله دستیابی به خواص کلی ادراکات حقیق و مجازی ۸

عنوان کلی: بیان جایگاه بحث علم در فلسفه و تحلیل چگونگی بروز خطا در علم و راه گریز آن

۱. طبقه‌بندی مسئله علم و معلوم در مسائل درجه یک فلسفه، به دلیل انحصار ارتباط ما با علم

علم و معلوم ارزش معلومات (بررسی مسئله علم و معلوم را از لحاظ اهمیت در جرگه مسائل درجه یک فلسفه باید قرار داد زیرا تا ما هستیم سر و کاری بغیر علم نداریم البته این سخن را نباید از ما دلیل سفسطه گرفت زیرا سوفسطی می‌گوید ما پیوسته علم می‌خواهیم و علم بدست ما می‌آید و ما می‌گوییم ما پیوسته معلوم می‌خواهیم و علم بدست ما می‌آید و فرق میان این دو سخن بسیار است.

۲. ضرورت تبیین چگونگی بروز خطا در علم، با توجه به بداهت واقع‌نما بودن آن

۲/۱. بداهت واقع‌نمایی علم به دلیل اتحاد علم با معلوم از جهت ماهیت

چنانکه در مقاله‌های گذشته گفته شد هر علم با معلوم خود از جهت ماهیت یکی است و از هر فیلسوفی حتی فلاسفه مادیین و حتی از بزرگان فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک نیز اگر از تعریف علم و معلوم پرسیده شود خواهند گفت معلوم مرتبه ترتب آثار یا منشأیت آثار چیزی است و علم یا صورت علمی مرتبه عدم آثار و عدم منشأیت آثار همان چیز است و از این روی انطباق علم به معلوم فی الجمله از خواص ضروریه علم خواهد بود و بعبارتی واضحتر واقعیت علم واقعیتی نشان دهنده و بیرون‌نما کاشف از خارج است و هم از این روی فرض علمی که کاشف و بیرون‌نما نباشد فرضی است محال

۲/۲. ضرورت وجود واقع خارجی برای علم، به دلیل واقع‌نما بودن آن

و همچنین فرض علم بیرون‌نما و کاشف بی داشتن یک مکشوف بیرون از خود فرضی است محال.

۲/۳. بداهت بروز تخلف و اختلاف در مورد علم

پس این پرسش پیش می‌آید علم که دارای واقعیت می‌باشد (چگونه ممکنست خطا نموده (۱) و از معلوم خارج از خود تخلف نماید با اینکه تخلف و اختلاف در مورد علم بسیار است اکنون ما برای روشن ساختن معنی این سخن بتوضیح بیشتری می‌پردازیم.

۳. بیان تقسیمات علم به تصویری و تصدیقی، کلی و جزئی

۳/۱. تقسیم علم به تصویری و تصدیقی، به عنوان اولین تقسیم علم

(علم با تقسیم اولی منقسم است به علم تصویری و تصدیقی علم تصویری علمی است که مشتمل بحکم نیست مانند صورت ادراکی انسان تنها اسب تنها درخت تنها علم تصدیقی علمی است که مشتمل بحکم بوده باشد مانند صورت ادراکی چهار بزرگتر از سه است امروز پس از دیروز است انسان هست) درخت هست.

۳/۱/۱. تعلیق علم تصدیقی به علم تصویری، به دلیل مقدم بودن صورت ادراکی بر حکم

و روشن است که علم تصدیقی بی علم تصویری صورت پذیر نیست اگر چه برخی از دانشمندان روان شناس در کلیت این قضیه مناقشه کرده‌اند ولی آنان تصور اجمالی را بحساب نیاورده‌اند.

۳/۲. تقسیم علم به جزئی و کلی، به عنوان دومین تقسیم علم

و نیز علم با تقسیم دومی منقسم می‌شود به جزئی و کلی چه اگر قابل انطباق به بیشتر از یک واحد نبوده باشد جزئی است مانند این گرمی که حس می‌کنم و این انسان که می‌بینم اگر قابل انطباق به بیشتر از یک فرد بوده باشد کلی است چون مفهوم انسان و مفهوم درخت که بهر انسان و درخت مفروض قابل انطباق هستند.

۳/۲/۱. تعلیق علم کلی به علم‌های جزئی، به دلیل مقدم بودن تصور افراد بر تصور کلی

علم کلی پس از تحقق علم بجزئیات میتواند تحقق پیدا کند یعنی ما نمی‌توانیم مثلاً انسان کلی را تصور نمائیم مگر اینکه قبلاً افراد و جزئیاتی چند از انسان را تصور کرده باشیم.

۴. اثبات واقع‌نمایی علم تصوری، به استناد منتهی شدن همه مفاهیم کلی به صور محسوسه

۴/۱. وجود رابطه میان کلی و افراد، به دلیل غیر قابل انطباق بودن کلی بر غیر افراد خود

زیرا اگر چنانچه ما می‌توانستیم کلی را بدون هیچگونه یگانگی و رابطه‌ای با جزئیات خودش تصور کنیم نسبت کلی مفروض بجزئیات خودش و غیر آنها متساوی بود یعنی یا به همه چیز منطبق می‌شد یا به هیچ چیز منطبق نمی‌شد با اینکه ما مفهوم انسان را مثلاً پیوسته بجزئیات خودش تطبیق نموده و بغیر جزئیات خودش قابل انطباق نمیدانیم پس ناچار یکنوع رابطه‌ای میان تصور انسان کلی و تصور جزئیات انسان موجود بوده و نسبت میانشان ثابت و غیر قابل تغییر می‌باشد.

۴/۲. وجود رابطه میان صورت خیالی با صورت محسوسه، به دلیل انحصار انطباق آن با همان صورت خاص

و همین بیان را می‌توان میان صورت خیالی و صورت محسوسه جاری ساخت (۱) زیرا اگر چنانچه یکنوع یگانگی و رابطه‌ای میان صورت خیالی که بدون توسیط حواس تصور می‌کنیم و میان صورت (محسوسه همان تصور خیالی موجود نبود می‌بایست هر صورت خیالی بهر صورت حسی منطبق شود هر چه باشد و یا به هیچ چیز منطبق نشود با اینکه صورت خیالی فردی را که تصور می‌کنیم تنها بصورت محسوسه همان فرد منطبق بوده و بجز وی با چیز دیگر هرگز تطابق ندارد.

۴/۲/۱. وجود رابطه حقیقی میان صورت محسوسه، صورت متخیله و مفهوم کلی

پس یکنوع رابطه حقیقی میان صورت محسوسه و صورت متخیله و میان صورت متخیله و مفهوم کلی و میان صورت محسوسه و مفهوم کلی موجود می‌باشد.

و اگر چنانچه ما می‌توانستیم مفهوم کلی را بی سابقه صورت محسوسه درست کنیم در ساختن وی یا منشایت آثار را ملاحظه می‌کردیم یا نه یعنی در تصور انسان کلی یک فرد خارجی منشأ آثار را در نظر گرفته و مفهوم کلی بی آثار او را درست می‌کردیم یا نه در صورت اولی باید حقیقت منشأ آثار را قبلاً یافته باشیم و آن صورت محسوسه است و در صورت ثانیه یک واقعیتی از واقعیتهای خارجی درست کرده ایم نه یک مفهوم ذهنی زیرا وجودش قیاسی نیست و خود بخود منشأ آثار می‌باشد پس مفهوم نیست. آری نظر به ذاتش که معلوم ما است علم حضوری خواهد بود نه علم حصولی و سخن ما در علم حصولی است مرحله مفهوم ذهنی نه علم حضوری مرحله وجود خارجی و همین بیان در صورت خیالی نیز مانند مفهوم کلی جاری می‌باشد.

۴/۲/۲. مسبوق بودن علم کلی به صورت خیالی و مسبوق بودن صورت خیالی به صورت حسی

پس علم کلی مسبوق بصورت خیالی و صورت خیالی مسبوق بصورت حسی خواهد بود. گذشته از آنچه گذشت از مایش نشان داده که اشخاصی که برخی از حواس را مانند حس باصره یا حس سامعه فاقد می‌باشند از تصور خیالی صورتهائی که باید از راه همان حس مفقود انجام (دهند عاجز و بونند.

۴/۳. وجود نسبت ثابت میان صور محسوسه، متخیله و معقوله هر مفهوم کلی

از این بیان نتیجه گرفته می‌شود ا میان صورت محسوسه و صورت متخیله و صورت معقوله مفهوم کلی هر چیزی نسبت ثابتی موجود است.

۴/۴. توقف تحقق مفهوم کلی به تحقق تصور خیالی و آن نیز به تحقق صورت حسی

۲ بوجود آمدن مفهوم کلی موقوف است به تحقق تصور خیالی و تحقق تصور خیالی موقوف است به تحقق صورت حسی چنانکه هر یک بترتیب پس از دیگری بوجود می‌آید.

۴/۵. منتهی شدن همه معلومات تصوری به حواس

۳ همه معلومات و مفاهیم تصوری منتهی بحواس می‌باشد.

باین معنی که هر مفهوم تصوری فرض کنیم یا مستقیماً خود محسوس است و یا همان محسوس است که دست خورده و تصرفاتی در وی شده و خاصیت وجودی تازه‌ای پیدا نموده است چنانچه گرمای شخص محسوس صورت محسوسه بوده که تشخیص و تغییر را دارد و صورت خیالی وی ماهیت گرمی و تشخیص را داشته ولی از آن جهت که متخیل می‌باشد ثابت است و مفهوم کلی وی تنها ماهیت گرمی را داشته ولی تشخیص و تغییر را ندارد.

۴/۶. دسترسی به ماهیت واقعی محسوسات، به دلیل منتهی شدن همه معلومات تصویری به حواس

۴ اگر نتیجه سوم را به مقدمه‌ای که در مقاله ۲ ثبت‌شده رسیده بواقعیت خارج از خود فی الجمله می‌توانیم نائل شویم ضم کنیم این نتیجه را می‌دهد که ما بماهیت واقعی محسوسات فی الجمله نائل می‌شویم این قضیه به همان اندازه که ساده و مبتذل می‌باشد و بهمین جهت سهل التناول است دقیق و صعب الفهم می‌باشد و فلسفه او را بمعنی دقیقش اثبات می‌کند نه بمعنی ساده و مبتذل وی چنانکه در جای مناسب به خودش گفته خواهد شد.

۴/۷. تبیین پرسش اصلی با بیان مثال‌هایی از بروز خطا در حس، خیال و فکر

این جا است که پرسش گذشته خود نمائی کرده و پیش می‌آید که اگر چنانچه ما با حواس خود بماهیت واقعی اشیاء نائل می‌شویم پس این همه اختلاف و تخلف در حس چیست؟ (حس باصره در ابصار مستقیم و منعکس خود اغلاط بی‌شماری دارد ما اجسام را از دور کوچکتر و از نزدیک بزرگتر از مقدار واقعی‌شان می‌بینیم در یک سر سالن بلندی اگر بایستیم سطح زیر پایمان هر چه دورتر بلندتر دیده می‌شود سقف بالای سرمان هر چه دورتر پائین‌تر دیده می‌شود دو خط متوازی را اگر در وسط بایستیم متمایل و گاهی دو خط متمایل را متوازی می‌بینیم بسیاری از اجسام متحرکه را اگر خود نیز متحرک باشیم با تساوی حرکتین در جهت و سرعت ساکن و با تغایر حرکتین با حرکتی غیر واقعی می‌بینیم قطره‌ای که از آسمان می‌افتد به شکل خط و آتش گردان به شکل دایره دیده می‌شود اجسام مختلفه را از کره و استوانه و مکعب و مخروط و منشور [منشور] به شکل سطوحی غیر منطبق مشاهده می‌کنیم چیزهایی که اساسا دروغند مانند شکل در شکم آینه و آب در سراب می‌یابیم و همچنین بسبب اختلاف دوری و نزدیکی و تاریکی و روشنی رنگ اجسام را تغییر می‌دهیم و همچنین.... حس لامسه در اغلاط دست کمی از باصره ندارد و اختلاف کیفیات در عضولامس در نشان دادن گرمی و سردی و سختی و نرمی و جز آنها کاملاً مؤثر می‌باشد در مثال معروف اگر یک دستتان را در آب داغ گرم نموده دست دیگرتان را در آب یخ سر کنید و پس از آن هر دورا با هم در آبی نیمه گرم بگذارید از حال آب دو خبر کاملاً متناقض که با خارج نیز وفق نمی‌دهد به شما خواهند رسانید. حسهای دیگر مانند حس ذائقه و غیر آن به نوبه خود اغلاطی دارند و بالاخره غلط و تناقض در حواس باندازه‌ای بسیار است که از هر گوشه و کنار می‌توان صدها مثال و شاهد برای آن پیدا کرد غلط در خیال و همچنین در فکر کلی دیگر نیازمند بگشتن و) (مثال پیدا کردن نیست و این دسته از اغلاط اگر چه مستقیماً در حس نیست ولی از راه اینکه این دسته از ادراکات بالاخره منتهی بحس می‌باشند می‌توان گناه اینها را نیز به گردن حس نهاد.

۵. تحلیل مادیون از بروز خطا در حس، خیال و فکر، به نسبی بودن ادراکات و تحوّل و تکامل آن

پاسخ البته روشن است که توجه این اشکال به متافیزیسم قویتر است تا به ماتریالیسم دیالکتیک زیرا ما در سخنان گذشته خود به یافتن واقعیت خارج فی الجمله ملترزم شدیم ولی آنان ملترزم نبودند و از این روی می‌توانند با تلاش نسبتاً کمتری از بن‌بست این اشکال بیرون آیند اگر چه بالاخره در بن‌بست‌های دیگری گیر خواهند کرد.)

دانشمندان مادی می‌توانند بگویند (۱) (نظر به اینکه ادراکات حسی ما خواصی هستند که ماده خارجی) (در آنها بوجود می‌آورد همان ماده خارجی متحول و متکامل که همه اجزایش در همه اجزایش مؤثر و فاعل می‌باشد و اثری که می‌کند سنتز و مولود دو طرف متقابل فاعل و منفعل است پس هیچگاه) (واقعیت مطلق خود را اگر هم داشته باشد نمی‌تواند وارد حاسه کرده و در حال اطلاق و دست نخورده نگاه دارد پس ما صواب مطلق نداریم چنانکه خطای مطلق نیز نداریم بلکه وجود صواب و خطا) (نسبی است و از این نظر ادراک هر حاسه هر گونه انجام بگیرد با ملاحظه شرایط حاضره زمانی و مکانی صحیح و صواب خواهد بود یعنی محسوس موجود در حاسه ما همانست که آنست اگر چه همان) (ادراک با فرض تغییر شرائط زمان و مکان خطا بوده و در فرض تازه ادراک و فکر دیگری صواب خواهد بود و همچنین در مورد واحد حاسه ما هر چه با اجزای بیشتری از ماده و شرایط بیشتری از زمان) (و مکان مواجهه و مقابله بکند ادراک وی صحیحتر و صوابتر خواهد بود پس صواب بمعنی کثیر المطابقه و خطا بمعنی کثیر المغایره می‌باشد مثلاً ما جسم را از دور کوچکتر می‌بینیم و بحسب حقیقت نیز کوچک) (است یعنی ماده با شرایط زمانی و مکانی حاضره این صورت کوچک را در حاسه ما ایجاد کرده و از نزدیک بواسطه تغییر یافتن شرائط نامبرده بزرگتر دیده می‌شود اگر چه بحسب واقعیت یک حجم واقعی) (متحول دارد ولی هیچگاه با حجم واقعی خود تحت ادراک نخواهد آمد زیرا همه اجزاء و شرایط غیر محدود و متحول مادی در وی دخیلند و هیچگاه همه جهان بعلاوه چشم در چشم نخواهد گنجید) (و از این روی می‌توان احتمال داد که حواس سایر جانوران زنده در ادراک با حواس ما مخالف بوده باشد چنانکه برخی آزمایشها در برخی از آنها این نظر را تایید می‌نماید.)

(و همچنین می‌توان احتمال داد که اگر چنانچه ما در غیر این زمین زندگی می‌کردیم ادراکات بدیهی خود را بخلاف کنونی انجام می‌دادیم مثلاً ۲ ضربدر ۲ را مساوی ۳ می‌یافتیم چنانکه اینجا مساوی) (۴) می‌یابیم و چنان که در همین جا نیز گاهی مساوی ۱ مثلاً می‌بینیم چنان که اگر ما و مدرکات چهارگانه ما در روی یک خط مستقیم قرار بگیریم همان وضع پیش می‌آید و نظیر این بیان که در) (حس گفته شد در مورد فکر نیز جاری است و از این بیان حصول نتیجه‌های زیرین روشن است ۱ حقیقت غیر از واقعیت است) (۲ صحیح مطلق و همچنین غلط مطلق نداریم بلکه صحیح آنست که با اجزاء نسبتاً بیشتری از ماده وفق دهد و غلط بعکس آن. ۳ هر حقیقتی که فرض شود یک فرضیه قابل تغییر است که) (تحت حکومت تحول و تکامل عمومی روزی جای خود را به فرضیه دیگری بهتر از خود خواهد داد و از این روی باید از بدیهیات شش‌گانه منطق کهنه پوزش خواسته و دست بدامن دیالکتیک زد) (که اساس خود را روی تحول و تکامل عمومی واقعیت ماده مستقر ساخته است)

۵/۱. اشکال: لزوم ایده‌آلیسم در صورت قائل شدن به نسبیّت در علوم

خرده گیری (اینست خلاصه نظر دانشمندان مادی تحولی و این نظر گذشته) (از دو اشکال اساسی که در مقاله گذشته وارد کردیم ۱ اشکال لزوم ایده‌آلیسم

۵/۲. اشکال: امتناع فرض تحوّل و تکامل علم، به دلیل عدم انطباق خواص ماده بر علم

۲ اشکال عدم انطباق خواص ماده بمورد ادراک

۵/۳. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علوم نسبی است»، به دلیل مطلق فرض شدن خود آن

اشکال سومی نیز دارد و آن اینست که نتیجه‌هایی که از این بیان (گرفته می‌شود با خود بیان سازگار نیست زیرا نتیجه دومی صحیح مطلق نداریم و غلط مطلق نداریم خودش بعنوان صحیح مطلق گرفته می‌شود چه اگر این قضیه را صحیح نسبی بگیریم صحیح مطلق را) اثبات خواهد نمود.

۵/۴. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علم ثابت نداریم»، به دلیل ثابت فرض شدن خود آن

و همچنین نتیجه سومی فکر بدیهی نداریم یا علم ثابت غیر متغیر نداریم خودش بعنوان یک فکر ثابت و غیر متغیر نتیجه گرفته (شده و گر نه قهراً یک علم ثابت غیر متغیر را مستلزم خواهد بود زیرا در این صورت همین قضیه فکر ثابت نداریم با تغییر و تبدل خود جای خود را بیک قضیه ثابت و غیر متغیر باید بدهد).

۶. تحلیل اصول فلسفه رئالیسم از بروز خطا در حس، خیال و فکر

(پاسخی که با اصول فلسفه ما و راء الطبیعه متافیزیک به اشکال می‌توان داد.

۶/۱. تبیین خاستگاه بروز خطا در علم

۶/۱/۱. امتناع بروز خطا در حس، به دلیل تأثیر و تأثری (جبری) بودن آن و نبودن حکم در آن

چنانکه ما در میان امور خارجی نسبتی یا حالی بنام مطابقت (و عدم مطابقت می‌بینیم مانند این که یک متر طول مطابق است با یک متر طول ولی این حال میان یک متر طول و نقطه هندسی که هیچ گونه امتداد ندارد موجود نیست در میان افکار و ادراکات نیز) (حالی نظیر این حال بی تردید می‌بینیم چنانکه قضیه چهار از سه بزرگتر است با خارج ماده وفق می‌دهد ولی قضیه سه از چهار بزرگتر است این وفق را نمی‌دهد و فکر و ادراک را به ملاحظه پیدایش) (این دو صفت صواب و خطا یا با الفاظ مترادف با آنها می‌نامیم و از همین جا روشن می‌شود که مورد صواب و خطا سه شرط اساسی را لازم دارد) (۱ نسبت و قیاس ۲ وحدت میان مقیس و مقیس علیه ۳ حکم که عبارت بوده باشد از معنای این اوست) (نظر بشرط نخستین اگر یک صورت ادراکی را تنها و مفرد گرفته و هیچگونه نسبتی به چیزی نداده و حکمی نکریم مانند صورت تصویری یک فرد انسان مثلاً صواب و خطائی محقق نخواهد شد و نظر بشرط دوم اگر قضیه را نسبت به چیزی که هیچگونه وحدت و) (مجانست با وی ندارد بدیهیم چنان که مثلاً قضیه چهار بزرگتر از سه است را با شیشه بریدن الماس نسبت داده و بسنجیم پای صواب و خطا به میان نخواهد آمد و نظر بشرط سوم اگر دو چیز قابل تطابق را گرفته ولی حکم بمطابقت نکریم باز صواب و خطائی پیدا نخواهد شد.

از این بیان روشن می‌شود که در مرتبه حس پیدایش اثر) (طبیعی در حاسه خطائی نیست زیرا این مرتبه واجد شرایط گفته شده نیست. عضو حساس موجود زنده در اثر تماس و برخورد و ویژه‌ای که با جسم خارج از خود پیدا می‌کند از وی متأثر شده و چیزی از واقعیت خواص جسم وارد عضو گردیده است و پس از تصرفی که عضو حساس با خواص طبیعی خود در وی می‌کند اثری پیدا می‌شود که به منزله مجموعه‌ای است نه خود مجموعه مرکب از واقعیت خاصه جسم و این همان سخنی است که گفتیم حواس به ماهیت خواص نائل می‌شوند و واقعیت خاصه عضوی و در این پدیده هیچگونه حکمی موجود نیست و در نتیجه صواب و خطائی نیز موجود نخواهد بود مثلاً چشم در اثر تماس ویژه‌ای که با اجسام خارج می‌گیرد اشعه‌ای وارد چشم شده و با خواص هندسی و فیزیکی چشم آمیزش یافته و در نقطه زرد مستقر می‌گردد البته روشن است که در وی خطا و صوابی نیست.

۶/۱/۲. امتناع بروز خطا در خیال، به دلیل عدم وجود تطبیق و سنجش در احکام آن

پس از این و در مرتبه دوم قوه دیگری همین پدیده مادی را ادراک می‌کند و البته به همان نحو که مستقر شده با خواص فیزیکی و هندسی وی ادراک می‌کند و در میان اجزاء وی به شماره نسبی که پیدا می‌شود حکمهایی از جهت بزرگی و کوچکی و جهت و حرکت و غیره می‌نماید مثلاً در مثال فوق روشنائی که در نقطه زرد استوار شده دارای اجزائی که هر یک رنگ مخصوصی پیدا کرده و شکل هندسی ویژه‌ای دارد و نسبتی از قبیل بزرگی و کوچکی و دوری و نزدیکی و جهت و حرکت بوجود آورده ادراک می‌شود و البته احکامی به شماره ترکیباتی که از مدرکات بعمل می‌آید انجام می‌گیرد این جزء بزرگتر است از آن جزء و این سوی صورت سفید است و آن سرخی دور است و این مجموع متحرک است و در این) (مرحله اگر چه حکم موجود است ولی چون تطبیق و سنجشی در میان نیست باز صواب و خطائی محقق نمی‌شود.

۶/۱/۳. امتناع بروز خطا در فکر، پیش از تطبیق به خارج، به دلیل عدم وجود تطبیق در احکام آن

و در مرحله سوم چون قوه حاکمه که حکم را بکار می‌بندد در میان مدرکات خود اختلافی مشاهده می‌کند زیرا در بعضی از آنها سرخود بوده و به دلخواه خود تصور می‌تواند بنماید و برخی از آنها با یک نظام مخصوصی پیش می‌آیند که تصرف در آنها از توانائی وی بیرون می‌باشد مثلاً گاهی آتش را می‌بیند که در دنبال همین ادراک صفت گرمی و سوزندگی بی امکان تفکیک ادراک می‌شود چنان که با حواس ظاهره و خاصه موقعی که بیشتر از یک حاسه در ادراک شرکت نکنند همان نحو است و گاهی همان آتش را درک می‌کند و به آسانی می‌تواند

میان خود وی و گرمی و سوزندگی وی تفکیک بیندازد چنانکه در خیال خالی همان جور می‌باشد.

۶/۱/۴. احتمال بروز خطا در فکر، هنگام تطبیق علم به معلوم خارجی

و از این روی قوه حاکمه مزبور ناچار حکم می‌کند که واقعیتهای خارج از خود وی ادراک کننده موجود است که اینگونه مدرکات نتیجه تاثیرات وی و بلکه معرف وی می‌باشند و از همین جا دستگاه تطبیق علم به معلوم و ذهن بخارج پیدا می‌شود پس از این بیان نتیجه گرفته می‌شود که ۱ در مرتبه عمل طبیعی اعضای حاسه خطائی نیست.

۲ در مرتبه انجام یافتن ادراک حسی خطائی نیست.

۳ در مرتبه حکم در متن ادراک حسی پیش از تطبیق بخارج خطائی نیست.

و از این روی ناچار خطا در مرتبه پائین تر از مراتب گذشته می‌باشد مرتبه ادراک و حکم که مقایسه و تطبیق بخارج شود.

۶/۲. چگونگی بروز خطا در علم از دیدگاه فلاسفه رئالیست

۶/۲/۱. تعریف «حکم» به فعل خارجی قوه حاکمه، دلیل حضوری بودن علم تصدیقی

اکنون چگونگی این خطا را باید بررسی کرد مقدماتاً باید دانست (اولاً حکم در عین حال که مدرک ما است بطور صورت گیری و عکس برداری انتزاع مانند سایر صور از خارج به پیش ما نیامده است و باصطلاح فلسفی یک فعل خارجی است که سنخش سنخ علم می‌باشد چون با کلیت وجود خود پیش ما حاضر است یعنی معلوم حضوری است نه معلوم حصولی زیرا اولاً ما گاهی که همین حکم را با صورت مفهومی تصور کرده و بمجموع قضیه اضافه می‌نماییم نمی‌تواند تمامیت قضیه را تأمین کند صحت سکوت افاده نمی‌کند و باصطلاح منطقی هر قضیه حملیه را می‌توان مقدم قضیه شرطیه قرار داد و این عمل تمامیت قضیه حملیه را از میان بر می‌دارد با اینکه اصل قضیه محفوظ است و ثانیاً گاهی تصدیق و حکم خود را بطور استقلال معنی اسمی تصور کرده و موضوع یا محمول قضیه دیگری قرار می‌دهیم مثلاً می‌گوییم فلان حکم راست است باز حکم تمامیت خود را از دست می‌دهد و ثالثاً مطابق خارجی حکم را مشاهده می‌کنیم یعنی صورت می‌گیریم بدون وجود تصدیق و حکم از ما پس باید گفت حکم فعل خارجی قوه حاکمه است که با واقعیت خود روی قضیه مدرک می‌آید و نظر به اینکه معلوم نیز هست باید گفت معلوم با علم حضوری است.

۶/۲/۲. امتناع بروز خطا در حکم، به دلیل عدم جریان خطا در فعل، بر اساس اصل عدم تناقض

ثانیاً چون هیچ موردی از حکم نقیضین مستثنی نیست باید گفت هیچ خطائی بی صواب محقق نمی‌شود یعنی اگر قضیه‌ای به موردی منطبق نشد قضیه دیگری طرف مقابل که منطبق بمورد بوده باشد موجود است پس هر خطائی صوابی دارد. آنگاه می‌گوییم قضیه‌ای که مشتمل بخطا می‌باشد اجزاء وی موضوع و محمول و حکم می‌باشد و اگر صورت قضیه غیر این نحو باشد بالاخره مرجع همانها است ولی حکم نمی‌تواند خطا بوده باشد زیرا فعلی است خارجی و فعل خارجی بخطا متصف نمی‌شود چنانکه گفته (شد پس ناچار به یکی از دو طرف قضیه موضوع محمول بر می‌گردد و طرف قضیه نیز از آن راه که مفرد بی حکم است خطا بر نمی‌دارد پس ناچار بحسب تحلیل همین مفرد بیک قضیه دیگر منحل است که حکم در قضیه تحلیلی با حکمی که در قضیه مفروضه داریم موافق نبوده و بمورد وی قابل انطباق نیست و گر نه در اصل قضیه بجز موضوع و محمول و حکم نبوده و چنانکه روشن کردیم هیچکدام از این اجزاء قابل خطا نیست و فرضاً هر چه با تحلیل پیش برویم باز موضوع و محمول و حکم پیش خواهد آمد که خطا بردار نیستند.

۶/۲/۳. ضرورت بازگشت خطا به موضوع یا محمول، به دلیل امتناع بروز خطا در حکم

مثلاً اگر گفتیم دزد به خانه آمد و فرضاً این سخن خطا بود چنانکه گفته شد این خطا به یکی از دو طرف قضیه یا به هر دو باید برگردد نه بحکم

۶/۲/۴. چگونگی بروز خطا در موضوع یا محمول؛ گذاشتن غیر موضوع به جای موضوع، یا

غیرمحمول به جای محمول

یا کسی به خانه آمده ولی مثلاً برادرمان بوده نه دزد و ما خطا نموده و دزد را بجای برادر گذاشته‌ایم و یا راستی دزد بوده ولی به خانه نیامده بلکه از دم در گذشته و ما پنداشته‌ایم که به درون خانه آمد و از این روی آمد را بجای از دم در گذاشت گذاشتیم یا از هر دو جهت اشتباه کردیم و در نتیجه یا غیر موضوع را بجای موضوع گذاشته‌ایم یا غیر محمول را بجای محمول یا هر دو کار را کرده‌ایم. در صورتی که غیر موضوع را بجای موضوع گذاشته باشیم ناچار میان غیر موضوع و موضوع مفروض یک رابطه و یگانگی دیده‌ایم که حکم به یکی بودن آنها نموده و این را آن پنداشته‌ایم مثلاً در مثال بالا ما دزد را با قدی بلند و سری پر مو و لباسی مشکی شناخته بودیم و برادر را نیز با همین اوصاف به همراهی مشخصات دیگر تشخیص داده بودیم و در موقعی که گفتیم دزد به خانه آمد از کسی که وارد خانه شده جز اوصاف مشترکه چیزی مشاهده نکردیم علاوه شب نیز بود و درب خانه نیز بی صدا باز شد و این (دو صفت نیز از اوصاف عمومی دزد است پس حکم کردیم که دزد به خانه آمد و در حقیقت دیده بودیم که کسی بلند قامت و پر موی و سیاه پوش به خانه آمد و این حکم صواب است و حکم کردیم که این اوصاف متحد با اوصاف دزد است یعنی دزد و برادر یکی است یعنی در مشخصات و این حکم نیز صواب است و پس از آن به نیروی همین قوه که دزد و برادر را یکی کرده بود در مورد قضیه که دیده بودیم کسی بلند قامت و پر موی و سیاه پوش به خانه آمد این چنین گفتیم دزد به خانه آمد و این حکم نیز از همین قوه صواب است ولی اگر مقایسه با مشاهده حسن بشود خطا خواهد بود. و همچنین در جایی که غیر محمول را بجای محمول گذاشتیم حال از همان قرار است مثلاً در مثال بالا موضوع حقیقتاً دزد بوده ولی از راه خانه تا دم در خانه آمده و گذشته و ما اشتباهاً گفتیم داخل خانه شد و در حقیقت حرکت در راه و رسیدن بدم در را دیده بودیم که مشترک

فیه دخول و مرور می‌باشد و این حکم صواب است پس از آن گفتیم رسیدن بدم در ورود است و با دخول اتحاد دارد و این حکم نیز صواب است پس از یکی کردن دخول و مرور دخول را بجای مرور گذاشتیم و این حکم نیز صواب است ولی در عرصه فعالیت این قوه خیال که دو تا را یکی کرده بودند نه در عرصه حکم حسن.

مثال دیگر مادیین می‌گویند خدا موجود نیست و این سخن خطا است ولی معنای تحلیلی این سخن که در ته دل گوینده می‌باشد صواب است زیرا گوینده این سخن یا خدا را بمعنائی تفسیر کرده که جز حقیقت است مانند موجود جانشین علل مادیه مجهوله و نظایر آن و یا موجود را بمعنائی گرفته که با حقیقت خدا هم نمی‌سازد (چنانکه می‌گویند ماده موجود یا موجود ماده به اضافه زمان و مکان و پس از تحلیل بدست می‌آید که گویندگان این سخن در تطبیق معنای خیالی صواب خود بواقعیت خارج که الهیین می‌گویند خطا می‌نمایند.

۶/۳. جمع‌بندی: عدم بروز خطا در کار هیچکدام از قوا و انحصار بروز خطا در تطبیق حکم یک قوه به قوه دیگر

پس در مورد هر ادراک ناصواب و فکر فاسد بترتیبی که ذکر شد باید نقطه حقیقی را که باصطلاح فلسفی مورد انتقال ما بالعرض مکان ما بالذات یعنی تطبیق حکم صواب قوه‌ای بمورد حکم صواب قوه دیگری است باید بدست آورده و فهمید که هیچ ادراکی نمی‌تواند خطای مطلق بوده باشد و در جهان هستی بحسب حقیقت خطائی پیدا شود بلکه پیوسته فکر اصلی و ادراک حقیقی در مورد خطا صواب می‌باشد.

(بر حرف هیچ کس منه انگشت اعتراض آن نیست کلک صنع که خط خطا کشد)
(از بیان فوق می‌توان نتیجه گرفت ۱ وجود خطا در خارج بالعرض است یعنی در جایی که ما خطا می‌کنیم هیچیک از قوای مدرکه و حاکمه‌مان در کار مخصوص بخود خطا نمی‌کند بلکه در مورد دو حکم مختلف از دو قوه مثلاً حکم این قوه را بمورد قوه دیگر تطبیق می‌نماییم حکم خیال را بمورد حکم حسن یا بمورد حکم عقل و این نکته مضمون سخنی است که فلاسفه می‌گویند که خطا در احکام عقلیه بواسطه مداخله قوه خیال است.

۷. جلوگیری از بروز خطا در علم، به وسیله دستیابی به خواص کلی ادراکات حقیق و مجازی

و از همین جا می‌شود نتیجه گرفت که اگر چنانچه ما در تکون علوم کنجکاوی کرده و به تمیز ادراکات حقیقی و مجازی بالذات و بالعرض نائل گشته و خواص کلی آنها را بدست آوریم می‌توانیم بکلیات خطا و صواب خود واقف گردیم و باصطلاح منطق در موارد قضا یا میان خطا و صواب تمیز دهیم.

(۲ در مورد هر خطائی صوابی هست)

نظریاتی که در این مقاله بثبوت رسید

(بقرار ذیل می‌باشد ۱ هر تصدیق مسبوق بتصور است ۲ میان مدرک حسی و صورت خیالی و صورت عقلی وی نسبت ثابتی موجود می‌باشد.

۳ صورت عقلی موجود خارجی مسبوق بصورت خیالی وی و صورت خیالی وی مسبوق بادراک حسی وی می‌باشد ۴ معلومات تصویری که به نحوی قابل انطباق بخارج می‌باشند منتهی بحسن هستند این حکم نیازمند به توضیحی است که در مقاله آینده داده می‌شود.

۵ ما بماهیات اشیاء فی الجملة نائل می‌شویم ۶ در مرتبه وجود حسی اثر موجود در عضو حساس خطائی نیست.

۷ در مرتبه ادراک حسی مفرد خطائی نیست ۸ در حکمی که در مرتبه حسن می‌باشد خطائی نیست.

۹ خطا در هر جا محقق شود در مرتبه ادراک و حکم و مقایسه با خارج است.

۱۰ وجود خطا در خارج بالعرض است ۱۱ در مورد هر ادراک ناصواب ادراک صوابی نیز داریم چنانکه بحسب واقع هر دروغی راستی دارد.

۱۲ علم حضوری قابل خطا نیست.)